دادخواست

یک هنرمند زن درجنگل نئولیبرال شیلی

(شرح یک پرفورمنس)

نویسنده: [۱]ماریا خوزه کانترِراس لورنزینی

مترجم: آزاده حسینی

۱۳ دسامبر ۲۰۱۳، ۴۰ سال پس از کودتای دولتی در شیلی، ۵۰۰ روز بعد از مرگ پدرم من Habeas Corpus(دادخواست) را در

کاخ دادگاه سانتیاگو اجرا می کنم. من در سالنی ایستاده ام که در آن صدها نفر از بستگان بازداشت شدگان غیرقانونی بارها و بارها بدون هیچ موفقیتی در آن بالا و پایین رفته‌اند.

من در راهروهایی ایستاده ام که هنوز پژواک ضربه هایی که به این درهای باشکوه زده شد، ولی از باز شدنشان خودداری شد، در آن شنیده می‌شود.

---

[۱] Maria Jose Contreras Lorenzini

ماریا خوزه کانترِراس لورنزینی، پژوهشگر و هنرمند اجرامحور اهل شیلی است که در حال حاضر دوره ای پژوهشی را در اینستیتوی پرفورمنس و سیاستِ همسفریک در دانشگاه نیویورک می گذراند.

۱۳ دسامبر ۲۰۱۳، ۴۰ سال پس از کودتای دولتی در شیلی، ۵۰۰ روز بعد از مرگ پدرم من *دادخواست* را در کاخ دادگاه سانتیاگو اجرا می کنم.

این اولین بار است که یک هنرمند، مضحک بودن عدالت شیلی را در دوران دیکتاتوری، در خود ساختمان دادگاه به نقد می‌کشد.

من هشت ماهه باردار هستم و شمایل شکمم در تضاد با وضعیت یادمانگرای این بناست و معترض است به بی تفاوتی دادگاه های شیلی در دوران دیکتاتوری. *دادخواست* در مورد بیش از ۱۰۰۰۰ نامه درخواست حفاظت برای دستگیر شدگان غیر قانونی به دادگاه‌های شیلی از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹ است. در طول دیکتاتوری، بنا بر تصمیم دادگاه همه دادخواستها باید توسط وزارت کشور رسیدگی می شدند؛ در حالیکه قربانیان با اقدام مرکز ملی اطلاعات، که به همان وزارتخانه وابسته بود، زندانی شده بودند.

در طول سال های دیکتاتوری، تقریباً همه دادخواستها رد شدند. چند برگه حمایتی که در نهایت از طرف دادگاه شیلی پذیرفته شدند نیز بی فایده بود، زیرا اکثراً زمانی پذیرفته می شدند که شخصِ "معترض" قبلاً ناپدید و یا کشته شده بود.

۱۳ دسامبر ۲۰۱۳، ۴۰ سال پس از کودتای دولتی در شیلی، ۵۰۰ روز بعد از مرگ پدرم من *دادخواست* را اجرا میکنم.

جمعیت بیرون مشغول خرید هدایای گرانبها برای کریسمس هستند. کف کفش‌های آن‌ها در تماس با سنگ‌فرش در حال سوختن در دمای ۲۹ درجه سانتی‌گراد آن روز در حال ذوب شدن است. مردم در مرکز شهر با کیسه های خرید، تکان دادن و هل دادن، در حال تقلا برای بدست آوردن جذاب ترین اقلام هستند. [۱]تنها چیزی که "بودن" را در خیابان های سانتیاگو معنا می‌بخشد لحظه مصرف کردن کنونی است.

تضاد بین یک سکوت، اجرای صمیمانه‌ای از خاطره در عمارت قدیمی دادگاه و جنون مصرف آشکار در خیابان‌ها، تصادفی نیست و منعکس کننده روندی است که طی آن جامعه شیلی به دموکراسی انتقال یافت. همانطور که [۲]توماس مولیان در کتاب کلاسیک خود *شیلی: آناتومی یک اسطوره* اشاره می کند، گفتمان های رسمی اجماع و آشتی، که بر گذار در شیلی حاکم بود، فراموشی را در مورد نقض حقوق بشر ترویج کرد.

داستان رسمی سکوت و فراموشی منجر به غیر سیاسی شدن مردم و فقدان عاملیت جمعی شد: «در ماتریس دیکتاتوری تروریستی که به دیکتاتوری مشروطه تبدیل شد، شیلی واقعی با وسواس بر فراموش کردن آن ریشه ها شکل گرفت».

فراموشی نهادینه شده در خدمت یک هدف روشن بود: تداوم سیستم نئولیبرالی که در دوران دیکتاتوری برقرار شد. نمی توان از نئولیبرالیسم در شیلی بدون اشاره به دیکتاتوری سخن گفت و همچنین نمی توان بدون اذعان به انجام فرآیند سفیدشویی که در دوره ای به نام گذار به دموکراسی شناخته می‌شود، به دیکتاتوری اشاره کرد.

---

[2] Tomas Moulian Emparanza, Chile Today: Anatomy of a Myth
توماس مولیان، جامعه شناس و پژوهشگر علوم سیاسی

ایجاد و حفظ مدل نئولیبرالی مستلزم انکارِ تمام جنایاتی است که به دست رژیم دیکتاتوری انجام شده بود و اکنون به حفظ سیاست های بازار که بر ما حاکم است، منجر شده‌است. بر خلاف کشورهای دیگر که به آرامی به سمت اقتصاد نئولیبرال گذر کردند، اجرای سیاست های بی رحمانه بازار آزاد شیلی پیامد مستقیم اقدام استراتژیک ایدئولوژی‌های دیکتاتوری بود.

گروهی از اقتصاددانان جوان که به دلیل دانش آموختن در دانشگاه شیکاگو به «پسران شیکاگو» معروف هستند، ، سیاست های سرمایه داری غارتگرانه را در شیلی طراحی و ایجاد کردند. دولت دیکتاتوری، دست در دست پسران شیکاگو، مجموعه‌ای از معیارها، قوانین و سیاست‌ها را به طرز ماهرانه‌ای تنظیم کرد که به آنچه که اولین آزمایشگاه نئولیبرال در آمریکای لاتین نامیده می‌شود، انجامید. اقتصاد شیلی به صورت افراطی گرانه‌ای بازسازی شد تا با ایده های میلتون فریدمن در مورد ضد دولت گرایی، خصوصی سازی و مقررات زدایی از بازار مطابقت داشته باشد.

اینکه نئولیبرالیسم نه تنها از گذار به دموکراسی جان سالم به در برده، بلکه در واقع در بیست سال گذشته قدرتمندتر شده است، به نظر متناقض می‌رسد.

در چارچوب این نئولیبرالیسم وحشی، کار هنری من در تقابل با یکی از رادیکال ترین تاثیرات اقتصاد بازار آزاد در شیلی یعنی "فراموشی"، یک تمرین مقاومت بسیار کوچک شمرده می‌شود. با این حال، این اثر برای من هم به عنوان کارگردان تئاتر و هم به عنوان اجرا کننده، اقتدار پدر سالار را که با لفاظی کردن بر سر آشتی، باعث فراموشی ما درباره گذشته مان میشود به چالش می کشد.

من شیوه های فمینیستی زیر سوال بردن سیستم هژمونیک، یعنی افشای داستان هایی که از سوابق تاریخی حذف شده اند مانند شهادت ها، داستان های زندگی نامه ای، و آرشیوهای خانوادگی را به کار می برم. من با خاطرات کار می کنم، وآن خاطراتی که به آنها علاقه مندم، متعلقات فردی نیستند. آنها را نمی توان خصوصی کرد یا به فروش رساند. آنها تأثیراتی هستند که دریک چرخه شروع می شوند و به پایان می رسند، و وقتی که به جریان درمی‌آیند، دارای حیات می‌شوند. با این دیدگاه، سیاست کارهنری من سرسختانه در تقابل با ایدئولوژی نئولیبرال است.

استراتژی‌های سیاسی و زیبایی‌شناختی که من برای مقاومت در برابر پروژه نئولیبرالی "فراموشی" استفاده می‌کنم با دو ویژگی مشخص می‌شوند. از یک طرف، آنها پاسخی به سیاست همبستگی هستند که جامعه ای را می سازد که در آن تماشاگر، به عنوان یک شاهد، مجبور به خارج شدن از موقعیت غیرسیاسی می‌شود تا بتواند در تجسم گذشته ما همراه شود. از سوی دیگر، کار من راه‌های بازسازی گذشته‌مان را همانطور که بیان شده با حضور بدن برجسته می‌کند.

اجراهای من با ابعادی از فرهنگ کار می کنند که از طریق تحلیل نشانه شناختی قابل درک نیست و ترجیح می دهد که احساسات عاطفی را در تماشاگران فعال کند. کار من بیش از به جریان انداختن یک گفتمان، به دنبال پرداختن به تجربیات بدنی و خاطراتی است که در بدنهای ما وجود دارند، و تنها با حضور مشترک ما به حرکت در می‌آیند.

راه خونین نئولیبرالیسم در شیلی

تنها چند روز پس از کودتای دولتی، آگوستو پینوشه سندی به نام ال لادریلو (آجر) در دستانش بود که نشان می دهد چگونه شیلی را به آزمایشگاه نئولیبرال تبدیل کرد. همانطور که[۳] نایومی کلاین اذعان می کند، شیلی به لطف اجرای یک دکترین شوک اقتصادی پس از کودتا، که باعث وارد شدن تروما و آسیب شدیدی به مردم شد، توان واکنش و مقاومت به سرکوب را از دست داد.

با چنین منشا بدیهی خشونت آمیزی، مهر استقرار اقتصاد و فرهنگ نولیبرال در شیلی، برای باز شدن اقتصاد شیلی به بازارهای جهانی و یک سیاست پایدار خصوصی سازی به طور کامل، زده شد. سیاست ها و قوانین تحمیلی در طی دیکتاتوری با هدف فرضی افزایش کارایی بودند، در حالی که آنها در واقع در خدمت ایجاد یک سیستم اقتصادی بودند که از منافع طبقه تجاری محافظت می کرد.

در سال ۱۹۷۵، سیاست خصوصی‌سازی به طوربی‌رویه برای تقریباً تمام خدمات اجتماعی اعمال شد؛ از جمله بهداشت، آموزش، حمل و نقل عمومی و صنایع غذایی. همه چیز مقررات زدایی شد و با ارائه تصویر شیطانی از بقایای حاکمیت نظارتی، اثرات تحول واگذاری تک تک حقوق اجتماعی به شرکت های خصوصی با نقاب پوشش داده شد.

در کمال تعجب، از زمان گذار به دموکراسی در سال ۱۹۹۰، مدل نئولیبرال رادیکال شده است. در دوران پسا دیکتاتوری، گفتمان بازار آزاد بر روی ایده آزادی دموکراتیک وصله دوزی شده و باعث شده‌است که آزادی فردی (مصرف کردن) با حقوق مدنی اشتباه گرفته شود.

شیلیایی ها برخی از حقوقشان از جمله حق رای، تجمع آزادانه در خیابان‌ها و تا حدی حق بیان را دوباره به دست آورده اند، درحالی که به شکل برگشت ناپذیری، از شهروندان سرکوب شده به سوژه های ناپایداری که تنها عاملیت انها مصرف کردن است، تبدیل شده‌اند. روایتِ گذار، فانتزیِ نئولیبرال "انتخاب زندگی خود" را تعالی بخشید. این روایت به سیستمی پایداری بخشید که آسیب پذیری مردم را در تناقض با توانمندسازی و غنی سازی نخبگان اقتصادی و سیاسی افزایش داد.

شگفت آور است که حتی برخی از قربانیان خشونت دولتی، به جای مبارزه با سیستم تولید شده توسط تروریسم دولتی، به حمایت و ترویج آزادسازی بازار در دوران پسا دیکتاتوری پرداختند.

گذار به دموکراسی در شیلی در کاخ انجام شد. از آن، یک مدل سیاست عمومی طراحی شد که از ذات دموکراتیک جدا بود، اما با جستجوی مفاهیم کارآمدی و کارایی ذاتی چشم انداز اقتصادی غالب مرتبط بود. از این رو، سیاست های عمومی

---

[۳] Naomi Klein
نایومی کلاین، نویسنده، کنشگر، و فیلمساز کانادایی

از طریق یک فرآیند دگرگونی، و نه از طریق یک فرآیند دموکراتیک، همانطور که در توسعه ترانسانتیاگو (سیستم حمل و نقل) اجرا شد، انتقال یافت.

مردم در شهر هیچ تحول دموکراتیکی نداشتند. هیچ قدرتی بین شهروندان توزیع نشد و به طور عینی قدرت آنها از زمان دیکتاتوری از دست رفت. به طور کلی ناهنجاری بیشتر شد، شاخص‌های نابرابری که دیفرانسیل قدرت است افزایش یافت، و تار و پود جامعه با پیامبر دروغین آن "ورود به بازار" جایگزین شد.

همانطور که [۴]فوکو توضیح می‌دهد، نئولیبرالیسم با تولد یک عقلانیت حکومتی جدید نشانه‌گذاری می‌شود که فرم اقتصادی را به طور پیوسته به حوزه اجتماعی گسترش می‌دهد.

به گفته فوکو، عنصر کلیدی مکتب فکری شیکاگو، انتقال محاسبات هزینه-منفعت به فرآیندهای تصمیم گیری در خانواده، زندگی زناشویی، زندگی حرفه ای، و غیره است. این استراتژی موجب گسترش معیارهای اقتصادی در تمام حوزه‌های زندگی شده‌است. نقش دولت نیز کاهش یافته و حصارکشی شده است. دولت دیگر بازار را تنظیم نمی کند، بلکه توسط آن تنظیم می شود. نئولیبرالیسم بازار را به اصل سازمانی برای دولت و جامعه ارتقا می دهد.

در نتیجه، جامعه شیلی متحمل یک نئولیبرال شدن عمیق فرهنگی شد. روایت موفقیت به مرور در حوزه‌های جامعه جای باز کرد؛ جایی که خوشحالی در شکل وابستگی به افزایش مصرف گرایی ظاهر شد. سیستم ارزش گذاری جدید با ازهم گسیختگی شبکه های اجتماعی و تقویت اهداف فردگرایانه حمایت شد.

همانطور که [۵]ادوارد سیلوا استدلال می‌کند، "بازار بدون شک نقش مهمی در واقعیت شیلی بازی کرده و تاکنون تاثیر آن بر جامعه از شرایط سخت اقتصادی نیز فراتر رفته است. رقابت انفرادی و استراتژی های شخصی بالاخره بر اقدامات جمعی پیروز شدند . علاوه بر این، شهروندان شیلیایی به طور فزاینده ای آموخته‌اند که از دولت انتظاری نداشته باشند و فقط بر تلاش های شخصی خود و دستاوردهایشان تکیه کنند. در عین حال، عملکرد نسبی موفقیت آمیز اقتصاد شیلی در بیست سال گذشته و بهبود واقعی استانداردهای زندگی به دست آمده در همان دوره، باعث تقویت متقاعد کردن مردم شیلی به اینکه غیرفعال سازی سیاسی نتیجه داده، شده‌است."

فردگرایی و غیرسیاسی شدن جامعه، شیلی را به سمتی سوق داده است که *گوتییرز* آن را به عنوان یک فرآیند psychopathization "آسیب روانی" به معنای افزایش فقدان همدلی و همذات پنداری با جمع و منجر شدن به

---

[۴] Michel Foucault
فیلسوف فرانسوی
[۵] Edward Silva
ادوارد سیلوا، جامعه شناس آمریکایی

[۶] Pablo Gutierrez
پابلو گوتییرز، اقتصاددان شیلیایی

ناهنجاری (با این ایده که هنجارهای اجتماعی فرد را در اهداف شخصی محدود می کند) توصیف می کند. غیرفعال سازی تعامل سیاسی در کشور، سازگاری منفعلانه‌ای را تولید کرد که به این مدل اقتصادی گردن نهاد.

سیاسی شدن مجدد جامعه در سال ۲۰۰۶ رخ داد؛ زمانی که مخالفت با مدل نئولیبرالی به ویژه از جانب جنبش های دانشجویی پدیدار شد. جالب است بدانید که اینها اولین تظاهرات‌های عظیم اعتراضی بودند که جامعه مدنی به یکی از نمادین ترین سیاست های دیکتاتوری کرد، یعنی مفهوم آموزش به عنوان چیزی بیگانه برای عموم و تعبیه شده در حوزه خصوصی. همانطور که [۷]ریفو استدلال می کند، این بسیج جمعی، افق های جدیدی را برای مشارکت مطرح کرد. فعالیت‌های دانشجویی توجه را به راه‌های جایگزین ممکن برای ارتباط با دیگران جلب کرد و خواستار حق زندگی فراتر از مرزهای عقلانیت اقتصادی و قدرت نظارتی بازار شد. متأسفانه، هنوز زود است که بگوییم آیا این اعتراضات اساساً سیستم بازار آزاد آموزش را تغییر داده است یا خیر. پارلمان در حال حاضر، در حال بررسی چگونگی انتقال به سمت سیستم آموزشی عمومی تر است.

دادخواست

دادخواست در شیلی در ۱۳ دسامبر ۲۰۱۳، در کاخ دادگاه سانتیاگو، زمانی که من هشت ماهه باردار بودم، اجرا شد. در این اجرا، من وارد ساختمان یادمان‌گرای دادگاه می شوم که برای اولین بار پس از بازگشت به دموکراسی، میزبان یک نمایش سیاسی بود. من لباس نماد عدالت را پوشیده ام، اما به جای بستن چشمهایم، یک چشمم را باز نگه می دارم. من دو ظرف پلاستیکی را به صورت تقلید طنزگونه از تصویر نمادین تعادل (اشاره به نماد ترازو که نشان دهنده حقایق و شواهد برای تصمیم گیری در مورد یک حکم دارد) با خود حمل می کنم. روی یکی از ظروف یک نامه وجود دارد. من در حالی که به آرامی در راهرو قدم می زنم ، سه سطل آب دریافت می‌کنم که کنایه ایست به رشوه دادن به قاضی که در زبان عامیانه شیلیایی موجار (خیس کردن) گفته میشود.

[۷] Mauricio Rifo
موریسیو ریفو، اقتصاددان شیلیایی

راه رفتن روی کاشی های لغزنده با بدن باردارم سخت می شود.

نامه ای که من حمل می کنم، نامه ای واقعی است که پدرم، درست قبل از مرگش، ۵۰۰ روز قبل از این اجرا، از من خواست که نابود کنم. زمانی که از من خواست تا این کار را انجام دهم، من محتوای نامه را نمی دانستم. فقط می دانستم آن را یکی از بستگانم که یک نظامی عالی رتبه که متهم به نقض حقوق بشر بود، به پدرم دیکته کرده بود. وقتی پدرم از من خواست که نامه را از بین ببرم، بلافاصله به این فکر کردم که می تواند حاوی چیزی خطرناک، یک راز، و یا شاید یک اعتراف باشد. مشخص شد که نامه یک بهانه است، که به طور گیج کننده‌ای سعی در عدم پذیرش مسئولیت برای ربوده شدن و به قتل رسیدن چهار مبارز دارد. او به زبان نظامی بی عیب و نقصی توضیح داده بود که هیچ ارتباطی با این ماجرا ندارد. وقتی نامه را خواندم به تبرئه فکر کردم که چگونه عدالت شیلی از قربانیان محافظت نکرد و در عوض، این اظهارات نادرست را پذیرفت، همانطور که همچنان می پذیرد که نتیجه‌ای جز تداوم پیمان سکوت و جلوگیری از حقیقت و اجرای عدالت ندارد.

دراین اجرا، نامه را می خوانم. مشخصات، نام ها و کلمات را حذف می‌کنم تا حس وضعیت اجتناب، محو شدن، و پنهان کردن حقیقت را منعکس کنم. سپس به برآوردن خواسته پدرم ادامه می دهم و نامه را از بین میبرم. اما در حالی که نامه را از بین می برم، در واقع از حکم پدرم سرپیچی می کنم. او از من خواست که نامه را از بین ببرم و من در عوض آن را به دادگاه، یکی از نمادین ترین مکان های عمومی شهر آوردم و با صدای بلند خواندم. پدرم وکیل بود، بنابراین من نامه را به جایی برمی‌گردانم که به او تعلق داشت و سال های زیادی از عمر خود را در راهروها و دفاتر آن گذرانده بود.

پس از پاره کردن نامه و انداختن آن در یکی از سطلهای آب، در حالی که جوهر در حال محو شدن است، هزاران توپ پینگ پنگ از طبقه دوم به پایین ریخته می‌شوند و بر روی کاشی های سالن اصلی بالا و پایین می‌روند، درست مانند بیش از

۱۰۰۰۰ دادخواستی که سیستم قضایی شیلی تصمیم به عدم بررسی آنها گرفت و در فضای حافظه ملی ما جای گرفت.

در حالی که هزاران توپ از بالا می افتند، من همانطور در حالت چمباتمه باقی می مانم، در وضعیتی که یک وضعیت معمول زایمان را به یاد می آورد.

این اجرا از سه طریق فرهنگ نئولیبرال را به چالش می کشد. اول اینکه، *دادخواست* با افشای داستان های شخصی در یک فضای عمومی نمادین بر دوگانه خصوصی-عمومی تأکید می کند. تمایز بین امر شخصی و عمومی را مشکل می کند، و علاوه بر این، با منطق مالکیت مخالفت می کند. دوم، به "فراموشی" می پردازد که همانطور که قبلاً گفتم رسوب فرهنگی استقرار نظام نئولیبرال در شیلی است. سوم، عملکرد فضای بین الاذهانی و بین جسمی را ارائه می دهد که در آن چیزی که ناگفتنی به نظر می رسد، از طریق به جریان درآمدن، قابلیت انتقال پیدا می‌کند. تماشاگران با بدست آوردن آگاهی سیاسی مجدد خود و نمایندگی لحظه کنونی، تحت تأثیر این تجربه قرار می گیرند .

در ادامه هر یک از این جنبه ها را به تفصیل بررسی می کنم.

بدون مالکیت

از دهه های گذشته، ادعای فمینیستی که "امر شخصی، امر سیاسی است" الهام بخش بسیاری از آثار هنری بوده است. اجرای *دادخواست* این ایده را رادیکال می کند، زیرا نه تنها از امر شخصی به عنوان امرسیاسی استفاده می کند، بلکه حتی سعی در فروپاشیدن تمایز خودش دارد. نامه ای که خواندم ممکن است سندی صمیمانه و خانوادگی در نظر گرفته شود، اما زمانی که با صدای بلند در یک فضای عمومی مانند دادگاه خوانده می‌شود، بلافاصله در فضا و زمان تعلقی اشتراکی قرار می گیرد. در عین حال، ساختمان دادگاه به عنوان نمادین ترین ساختمان عمومی شهر بازتعریف می شود و به خانه یک تمرین صمیمانه تبدیل می شود.

این اجرا نشان می‌دهد که خاطرات از نظر هستی شناسی به خودی خود "صمیمانه" یا "عمومی" نیستند، بلکه می‌توان آنها را متناسب با موقعیت خاصی که آنها را پیکربندی می کند، توصیف کرد. ظرافت و حس خانوادگی بودن خواندن نامه و قیام کردن علیه میل پدرم (خواندن نامه در دادگاه به جای از بین بردن آن) فرافکنی یک کنش سیاسی را به دست می‌آورد که از توانایی خانواده من فراتر می‌رود. اجرای من فضایی برزخی در تلاقی خصوصی بودن و عمومی بودن ایجاد می کند، و در همین فضاست که چالشی برای تاریخ رسمی به وقوع می‌پیوندد.

به چالش کشیدن تمایزات خصوصی و عمومی می‌تواند یکی از ویژگی های هر اجرایی که با خاطرات و آرشیوهای خودمانی کار می کند، باشد. هر اجرا خاطرات را به روشی ویژه دوباره ترکیب و بارگذاری می کند و هر بار خاطرات را به صورت خصوصی یا عمومی تغییر می دهد. یکی از قابل توجه ترین امکانات کار اجرا با ابعاد صمیمی این است که پذیرش پیچیدگی

باعث بی ثبات کردن دوگانه‌ها می‌شود؛ مانند این اجرا که بین خصوصی و عمومی تمایز می‌گذارد. اجراهایی که از حافظه نشآت می‌گیرند، از جمله *دادخواست*، از شیوه های فمینیستی پرسشگری استفاده می کنند و راههای جایگزین برای درک اینکه ما که هستیم و چگونه با یکدیگر ارتباط داریم، را مطرح می کنند.

از این منظر، این اجرا تنها یک عمل انتقالی نیست بلکه به طور رادیکال تر، ساختاری است که با مفهوم مالکیت مبارزه می کند؛ در حالی‌که نئولیبرالیسم بر ایده مالکیت بازی می کند - آنچه که می توان دریافت کرد، به دست آورد، یا خرید. با افشای علنی نامه و به چالش کشیدن دستور پدرم ، من از حافظه قلمروزدایی و از آن سلب مالکیت می‌کنم.

میراث خاطرات دیکتاتوری که پدرم به من منتقل کرد و به عنوان پساخاطرات محسوب می‌شوند، در فضایی بین الاذهانی به اشتراک گذاشته شدند. آنها دیگر متعلق به من نیستند، اما به لطف این اجرا، به بخشی از میراث جمعی برای گروهی از مردم تبدیل شدند. این اجرا خاطرات را به عنوان چیزی ثابت و متبلور انتقال نمی دهد، بلکه خاطرات را به حرکت درمی‌آورد و امکان تبادل نسخه ها و صداهایی از گذشته را در جهت‌های مختلف فراهم می سازد. دریک فرهنگ نئولیبرالی که در آن مالکیت بر نحوه ارتباط افراد با یکدیگر حاکم است، این اجرا تبادلی از عواطف را ایجاد می کند که نوع دیگری از جامعه را ایجاد می‌کند.

علیه فراموشی

علاوه بر به اشتراک گذاشتن خاطرات شخصی و خانوادگی، *دادخواست* امکان به اشتراک گذاشتن شکافهایی که در خاطرات ایجاد شده را فراهم می‌کند. من داستانی منسجم درباره گذشته روایت نمی‌کنم. حتی نمی دانم چرا پدرم از من خواست که نامه را نابود کنم. برای من این نامه فشرده‌ایست از تمام اسرار و فضاهای خالی داستان های خانواده من. به عنوان دختری که در فضای دیکتاتوری پرورش یافته، با اسراری خودساخته و داستان هایی تکه تکه بزرگ شدم که قابل بازتولید نبودند و ناگفته مانده بودند، و در یک کشوی غبارآلود پنهان شدند (دقیقاً مانند نامه ای که تصمیم گرفتم آن را در دادگاه نابود کنم).

"نامه" همچنین به اسرار و خلأهای حافظه جمعی ما مرتبط می شود. از آنجایی که نویسنده یکی از نظامیانی است که با روند قضایی برای نقض حقوق بشر مواجه است، "نامه" نیز یک نمونه عینی از آن پیمان سکوت است؛ یعنی سازش ضمنی میان نظامیان وغیرنظامیان برای پنهان کردن اطلاعات در مورد desaparecidos detenidos (ناپدید شدن بازداشت شدگان). بعد از چهل سال، این پیمان سکوت همچنان به قوت خود باقیست و ازاینکه هزاران خانواده بدانند که چه بر سر بستگانشان آمده، جلوگیری کرده است. عمل خواندن نامه توسط من و سپس پاره کردن آن، مستقیماً به پیمان سکوت می پردازد و آنچه در تاریخ محو شده است را به گردش در می آورد.

دادخواست، سعی می‌کند تا با استفاده از امکان هنر اجرا محور، داستان رسمی سکوت و فراموشی را زیر و رو کند ، و جایگزین های جدیدی را برای بازسازی گذشته ما به نمایش بگذارد. این اجرا نه تنها حافظه را به چالش می کشد، بلکه همچنین فراموشی را به شدت مورد مناقشه قرار می دهد. سکوت و فضاهای خالی حافظه معلول نیستند، بلکه امکانی هستند که ممکن است بتوانند عواطف را فعال کنند. به اشتراک گذاشتن فضاهای خالی حافظه، انتقال کلامی را محدود

می‌کند، ولی امکان به اشتراک‌گذاشتن فشارها و سختی‌ها را فراهم می‌کند. این فقط می تواند در به اشتراک گذاشته شدن در فضا و زمان مشترکی که هنر اجرامحور فراهم می‌کند، ایجاد شود. از شرکت کنندگان درخواستی برای درک اجرا نمی‌شود، اما از آنها دعوت شده است که در یک موقعیت تجسم یافته، در یک بعد پویای عاطفی مشارکت کنند. آنچه در گردش قرار می گیرد به صورت غیر روایی ظاهر می شود و به صورت فشارهای عاطفی جلوه می کند. از پیمان سکوت که حافظه را انکار می کند در یک کار خلاقانه استفاده می شود تا راه دیگری ایجاد کند برای برقراری ارتباطی که از طریق تحلیل حاصل نمی‌شود و به ساخت یک جامعه در یک مکان بستگی دارد.

در آخرین لحظات اجرا، صدها توپ پینگ پنگ از طبقه دوم سقوط می کند و یک اثر صوتی شدید ایجاد می کند. در آن لحظه، هیچ کلمه ای و یا پیامی وجود ندارد، فقط تجربه بودن در آنجا است و شنیدن کوبیده شدن توپ ها به کاشی های دادگاه و احساس طنینی که با هرباربرخورد توپی به زمین در بدن همه ما با هم به ارتعاش درمی‌آید. این صدا تحریک‌آمیز است و هزاران تقاضای دادخواستی را تداعی می‌کند که در دوران دیکتاتوری شنیده نشد و این فضا و حافظه جمعی شیلیایی‌ها را تحت الشعاع قرار داد.

با این اجرا با به اشتراک گذاشتن یک تجربه یک مسیر حسی را فعال می‌کنیم. هر چیزی که در طول اجرا اعمال می شود زبان کلامی را رد می کند. کلماتی که هنگام خواندن نامه بیان می‌کنم انسجامی ندارند، و لحظه سقوط توپ ها غیر روایی و به صراحت به امر حسی متوسل می شود. این نه تنها یک انتخاب زیبایی شناختی است بلکه به موقعیت سیاسی من به عنوان یک زن هنرمند در شیلی اشاره می‌کند. با تصاحب مکانیسم خاموش کردن و پاک کردن، وجود خودم را به عنوان عامل فراموشی ارائه می کنم.

من نقدی را که به چگونگی انتخاب جامعه شیلی برای ساخت گذشته ما وارد است تجسم می‌بخشم. به این ترتیب استراتژی های اجرایی این قطعه، منشا و نتیجه اولین آزمایشگاه نئولیبرال در آمریکای لاتین، "فراموشی" را به چالش می‌کشد.

آگاهی سیاسی

همانطور که تأیید کرده ام، هنر اجرامحور یک سیستم بین بدنی ایجاد می کند که امکان در موقعیت قرار گرفتن و انتقال احساسات را فراهم می سازد. من به عنوان یک هنرمند، مطمئن هستم که انتقال عواطف باعث ایجاد تعامل سیاسی در تماشاگر می شود. همانطور که [۸]ایرنه ویرشینگ می گوید، "با حضور تماشاگران، آنچه که ترجمه ناپذیر وغیرقابل بازنمایی است به ارتباط، احترام و تفاهم تبدیل می شود".

[۸] Irene Wirshing
ایرنه ویرشینگ، نویسنده آمریکایی

اثربخشی سیاسی *دادخواست* از ژست نکوهش کردن فراتر میرود و تماشاگران را به تعهد اخلاقی نسبت به تاثیری که بودن در این مکان و در لحظه اکنون بر آنها دارد، ملزم می‌کند.

نقش بدن در اینجا بسیار مهم است. یک همبستگی و مسئولیت مشترک را بر پایه های یک سیستم بین بدنی پویا (و درعین حال شکننده) می‌سازد، که باعث درهم تنیدن ابعاد مختلف غیرقابل توصیفی می‌شود.

کاری که این اجرا انجام داد، دعوت از تماشاگران برای همکاری در یافتن، یادآوری و ساختن گذشته ما بود. به عنوان تماشاچیان حاضر، تماشاگران باید در ساخت و ساز مداوم و پویا کردن گذشته شرکت کنند. *فلمن* تماشاگران اشکال هنری تجلی یافته از حافظه را به "شاهدان درجه دوم" توصیف می کند. این اجرا باعث می شود تماشاگران در مقام شاهد درجه دوم مسئولیت یک پاسخ سیاسی در ساختن مشترک یک مفهوم معنادار از گذشته را بپذیرند. از خود بپرسند: با چیزهایی که دیدیم، تجربه کردیم و شنیدیم، چه کنیم؟

این بازخواست‌ها بعد از اجرا ادامه یافت و تماشاگران تا حدی احساس کردند که باید کاری انجام دهند، واکنش نشان دهند یا مقاومت کنند. در گفتگوی پس از اجرا، زنی از حضار تجربه خود را به عنوان یک فعال سیاسی به اشتراک گذاشت و بازگو کرد که چگونه این اجرا او را در مورد فعالیت‌های سیاسیش که عمدتاً بر عرصه عمومی متمرکز شده است به فکر انداخت، در حالی که مسائل زیادی در بعد خصوصی و خانوادگی نیاز به توجه دارد.

زن جوانی گفت که از پژواک توپ های پینگ پنگ تحت تأثیر قرار گرفته است و اینکه او از خود می‌پرسید چگونه می‌تواند اسناد *دادخواست* را پیدا کند تا به انتشار آنها کمک کند. از دیدگاه من، این یکی از برجسته ترین پیامدهای اجرا بود. نمی توان بدون مشارکت در ساختن خاطره اجرا کننده در آنجا حضور داشت و هم زمان به بازسازی حافظه خود پرداخت.

این اجرا یک اجتماع را ایجاد می کند، یک «ما» که بودن یک «من» را تقویت می کند و توانایی میبخشد. جامعه‌ای که از تکثر صداها و بدن هایی که با هم می رقصند ساخته شده. ایجاد این «ما» با اتمی‌سازی و فردی‌سازی که فرهنگ نئولیبرال باعث ریشه دواندن شدید آن در جامعه شیلی شده است، مبارزه می‌کند. *دادخواست* فضا و زمانی را برای به اشتراک گذاشتن تجربه شاهد بودن ایجاد می‌کند، در نتیجه امکان روبرو شدن مشترک با خاطرات دشوار/ فراموشی فراهم می شود. آنچه که در این برخوردهای رو در رو اتفاق می افتد همان چیزی است که هاراوی آن را تمرین تفکر مشارکتی مادی می نامد که شامل بدن هایی است که ازعقلانیت فراتر میروند.

این اجرا سیاستی از همبستگی را مبتنی بر جنبه رادیکال آن درباره حضور همزمان اجسامی که به صورت پیوسته و پویا تأثیر می گذارند و تحت تأثیر قرار می گیرند را ثبت می کند . به گردش انداختن عاطفه، در این مورد، متضمن یک امر اخلاقی و تعامل سیاسی است که تماشاگر به عنوان شاهد درجه دوم نمی تواند از آن اجتناب کند.

نتیجه

من هنوز جوابی برای درخواست پدرم برای از بین بردن نامه ندارم. آیا این راهی بود برای از بین بردن برخی شواهد که می توانست به روند قضایی که قوم و خویش او طی می کرد آسیب برساند؟ و یا راهی برای لغو آن تبرئه بزدلانه؟ شاید چون

من نتوانستم به یک توضیح برسم، احساس کردم که ضرورت دارد این اجرا به گونه ای انجام شود که بتوانم امکان براندازی آن دستور گیج کننده را فراهم کنم.

چالش در برابر دستور پدرم نیز یک تقابل با روش نئولیبرالی ارتباط با گذشته ما است، راهی که به ناپدید شدن منجر می‌شود، تخریب می‌کند، و با تحمیل ترس، جمع را نابود و متلاشی می‌کند. من شاهد ترس های هم نسل‌های والدینم هستم. من سکوت، ترس و دلهره را به ارث برده ام. این اجرا به من این امکان را می دهد که این میراث را به منظور مقاومت به چالش بکشم. همانطور که ماریان هیرش و والری اسمیت توصیف می کنند "پسران و دختران در زنجیره خانوادگی و در نتیجه حافظه فرهنگی، تلاش می‌کنند که از داستان های تکه تکه، منقطع و عمدتاً آسیب زا که از طریق اعمال کلامی، دیداری و بدنی به ارث برده اند، شهادت بدهند" و همانطور که میلنا گراس اشاره کرد، ضرورت اقدام به این اجرا به دلیل وضعیت بدن باردارم، حتی بیشتر احساس می‌شد. قبل از به دنیا آوردن فرزندم، مجبور شدم به طور نمادین بدهی خانواده ام را تسویه کنم. دور از اختصاص دادن موقعیت یک مادر آرامش بخش و دلگرم کننده به خودم، - همانطور که نلی ریچارد آن را به عنوان نقشی که دیکتاتوری برای زنان ترویج کرد، می‌داند- من سعی می‌کردم از نظر سیاسی قدرت مادری ام را به عنوان موقعیتی مولد نه تنها در مفهوم زندگی، بلکه برای عدالت نیز تقویت کنم.

قدرت *دادخواست* این بود که به من اجازه داد تا درباره روشی که ما (من، خانواده‌ام و کشورم) گذشته دشوارمان را بازسازی می‌کنیم، تحقیق کنم. حرکت بدن به تنهایی بیانگر احساسات نیست؛ به دیگری نیاز دارد که فقط یک تماشاگر نیست، بلکه یک سوژه دردسترس است که تحت تأثیر قرارمی‌گیرد، منقلب و متحول می‌شود. *دادخواست*، در پایان، به بررسی اخلاقی و مواضع ذهنی سیاسی که جنگل نئولیبرال ما بر ما تحمیل کرده است، می‌پردازد.

یادداشت :

اجرای ماریا خوزه کانتراس لورنزینی بخشی از کارگاه *زنان خاطرات را به جریان می‌اندازند* بود *که* سازمان مرکز جهانی کلمبیا در سانتیاگو و به رهبری ماریان هیرش، ژان هوارد و دایانا تیلور، در دسامبر ۲۰۱۳ در شیلی برگزار کرد